

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث در باب مجهول المالك است. مطلق مجهول المالك و اینکه آیا این مجهول المالك مطلقا حکم لقطه را دارد؟ همان آثار لقطه و تعریف و اینها؟ یا نه آن آثار تعریف مال خصوص لقطه است و در آن حدودی که در روایات در باب لقطه آمده است.

و چون بعضی از روایات هم در باب لقطه تقسیماتی برای لقطه قائل است، در باب لقطه هم همان عنوان روایات است و هم همان تقسیم‌ها کلا دقت می‌شود.

خب عده‌ای از فقها تمسک کردند به روایات لقطه برای ما نحن فيه و آقای خویی هم آوردند. بعد هم جواب دادند که آن روایت خاص باب لقطه است، تعدی از آن روایت نمی‌شود کرد.

عرض کنم خدمتان که راجع به این مطلب گفتیم حالا که مادام ایشان متعرض شدند اجمالا بد نیست یک اشاره عابره‌ای چون بحث لقطه را به این زودی‌ها معلوم نیست انجام بدهیم، یک بحثی در حدود به قول ما کلیات بحث لقطه را مطرح بکنیم.

عرض کردیم همیشه در فقه‌های اسلامی در این مسائلی که از شفعه یا لقطه یا فرض کنید احیای موات، متعارفشان این است که می‌گویند الاصل فیها کذا. ریشه آن مبحث را و اساس آن مبحث را به اصطلاح بیان می‌کنند و بعد وارد تفریعات و خصوصیات و حرفهایی که هست.

الان در ذهن من چون نه وقت کردم نه حال، قبل از اسلام آیا در این باره چه می‌کردند، یا در کتب یهود در این باره چه بوده قبل از ادیان دین اسلام، الان در ذهنم نیست. لکن این مسلم است که مجموعا در کتب اهل سنت و در کتب ما، کلمه لقطه به کار برده شده است. البته از خلیل بن احمد نقل شده ضبطش لُقطه هست نه لُقْطه. لُقطه آن فاعل این کار است، کسی که بر می‌دارد. و باز بعضی از لغوی‌ها گفتند نه لقطه هم برای آن فاعل گفته می‌شود و هم برای آن مالی که برداشته شده است.

عرض کنم که این سنخ بحث را ما سابقا هم اشاره کردیم. مثلا بگوییم اصل لغت این بوده، بعد در آن تصرف شده، فعلا نمی‌توانیم چیزی راجع به اصل لغت بگوییم. لکن ما باشیم و ظواهر ضوابطی که از لغت عرب در استعمالات دیدیم ظاهرش این حرف خلیل به اعتبار نزدیک‌تر است؛ یعنی ظاهر چون مثلا ویل لكل همزة لمزة؛ فعله را برای فاعل آوردند، آن وقت فُعله را برای خود آن شیء، مثل لاكلة من ثمن ۴۹:۰۳. اُكله به معنای آن غذا. قاعدتا مثل لقمه، قاعدتا باید لُقطه باشد، قاعدتا، مثل سُخره. قاعدتا باید آن باشد یعنی آن طبق قاعده

هم یعنی آن که ما از ضوابط، اما این مطلبی هم که آنها گفتند که نه هر دو یکی است. خب احتمالا مال کثرت استعمال است. در دنیای اسلام لقطه به اسم همان جنسی هم که از زمین بر می دارد چیزی را هم که پیدا می کند، به آن هم لقطه گفته باشند. می شود چون لغت یک طبیعت سیالی دارد، یک طبیعت ثابتی ندارد. یعنی مناسب با ضوابط عرب این بود، اما ظاهرا مسلمان ها قرائت کردند، لقطه قرائت کردند، فقها، علماء، مسلمان ها و این لفظ یواش یواش به این معنا به کار برده شده است.

نمی شود بگوییم اصل لغوی این بود بعد تحریف شد. نه، همه اصل هستند. قاعده این بود، قاعده لغوی در تلفظ، لقطه را به فاعل بزن کسی که آن گمشده را بر می دارد، و لقطه را به خود آن مال گمشده بزن. قاعده اش آن بود.

به هر حال خود عنوان لقطه در روایت آمده است انصافا از رسول الله (ص) هم آمده. روایت معروفی است، در روایت ما هم آمده است. و از مجموعه اعمالی که شده، حالا من یک چند تا روایت را می خوانم. بحثهای بسیار طولانی در باب لقطه خود اهل سنت کردند، جهات مختلف که حالا من بعضی هایش را شاید در روایت اشاره بکنم.

و انصافش حالا قبل از اینکه وارد روایت بشویم، انصافش احساس ما این است که نه احساس من بی اثر، حتی در میانه فقهای اهل سنت هم این ارتکاز یعنی در میان علما بوده، که مطلق مالی که صاحبش پیدا نیست، یا صاحبش را نمی شناسیم، یا می شناسیم جایش را نمی دانیم، چون بعضی گفتند مجهول لقطه حتی اگر می شناسیم جایش را نمی دانیم هم لقطه است. معلوم نیست این اطلاق مراد شده باشد. این در مجموعه... مثلا در همین بحث لقطه این همه متعرض روایات شدند، در میراث مفقود مثلا کسی مردی رفته سفر برنگشته، اصلا آن حرفهای لقطه و مجهول المالک را نمی زنند. یعنی کاملا واضح است که آمدند موارد را حساب کردند. لقطه را از غیرش جدا کردند. احتمالی بود که اینها را همه را یکنواخت... مثلا البته مفقود صاحبش معلوم است فقط جایش معلوم نیست. این که مثلا بگوییم هر چه که صاحبش هم بدانیم جایش را ندانیم، اینها حکم مجهول المالک دارد، مثلا در خصوص مفقود نیامدند بگویند که شما آنجا تصدق بده یا به حاکم مراجعه کن، در مجهول المالک گفتند. اما آنجا نگفتند. خیلی هایشان نظرشان این است که این قدر نگه بدارید تا یقین پیدا کردید که این آقا فوت کرده است. عده ای هم حداکثر را نود سال. تا نود سال پول این آقا را نگه دارید، تا یقین به فوتش پیدا بشود. بعد تقسیم بکنید. نادری هم ۱۲۰ سال. در باب مفقود.

علی ای حال آن زمینه های فقهی را که ما نگاه می کنیم می بینیم فرق گذاشتند. و در یک روایت معروفی که اهل سنت عن رسول الله (ص) دارند، ما الان به این عنوان نداریم. البته در بعضی از روایات ما اشاره دارد. اما در روایات عامه آن متنی که الان عامه است، من الان فعلا

پیدا نکردم در روایات ما مگر بعد پیدا بکنیم. و آن اینکه از پیغمبر (ص) اول سوال کرد راجع به لقطه طلا و نقره. فرمود همان تعریف بکن سالی و... بعد سوال کرد از لقطه ابل، یک شتری در بیابان، حضرت فرمود به او کار نداشته باش. بالاخره شتر یک حالتی دارد، غذا می خورد، بعدش هم چون مسئله آب برایش مشکل نیست، هفته ای یک بار، دو هفته یک بار به حسب موارد، ممکن است تحمل تشنگی بیاورد کارش نداشته باش تا صاحبش بیاید بگیرد آن را.

بعد راجع به گوسفند، گوسفند را می فرمایند انما هی لک او لاختیک او للذئب. یا مال توست برای خود بگیر، یا مال برادر مومن است، یا گرگ شب می خورد آن را مثلاً، گرگ او را می خورد.

علی ای حال از این تعابیر مثلاً بحثی کردند راجع به لقطه عروس. باز از آنطرف لقطه ای دارند در باب لقطه حرم، خصوص حرم. که مثلاً می گوید لقطه از پیغمبر (ص) نقل کردند حالا کار نداریم با صحت و سقم سند که به لقطه حرم کار نداشته باشید. مگر اینکه بخواهید تعریفش بکنید. یعنی آمدند بین اقسام لقطه هم فرق گذاشتند. دقت کردید چه می خواهم بگویم؟

لذا طبیعتاً در ذهن متعارف فقهای حتی اهل سنت، حالا مهم این است که ما این را در روایات خودمان چه کار بکنیم. حالا من یک متعارف بگویم. حالا برای اینکه مطلب روشن تر بشود، فعلاً ادعاست، فردا انشاء الله شواهدش هم اگر خواستید از کتب اهل سنت می خوانم بعضی هایش را.

پس بنابراین اجمالاً اصل این تفکر که چیزی به نام لقطه هست، و لقطه دارای آثار خاص خودش است، و هر نوعش را چند نوعش را پیغمبر (ص) آثاری بر آن گذاشتند و این را نیامدند تعمیم بدهند به مطلق مجهول المالک بنابر مشهورشان یا تعمیم بدهند به کل مال که يعرف صاحبه و لا يعرف مکانه، مثل مفقود، عرض کردم در مفقود یک قولی به نود سال دارند. نود سال دست نگه دارند تا بیاید. چون آنجا تعریف هم معنا ندارد. نود سال، فحوص هم معنا ندارد. بعضی هم ۱۲۰ سال.

یعنی انسان وقتی کتب اهل سنت و فروع را نگاه می کند و خوب دقت بکنید، این فروع هم خیلی هایش مال متأخرین نیست؛ یعنی عده ای از کلمات از صحابه هست، از تابعین هست، معلوم می شود در خود عنوان لقطه، از همان اوایل اختلافی موجود بوده و این به نظر من نکته قابل توجهی است.

آن وقت روایات ما هم به نکات مختلفی اشاره دارد نه نکته واحد. مثلاً یک عده از روایات ما که این سند صحیح دارد، کان علی بن الحسین یقول لاهله لا تسموها؛ این را خود اهل سنت به عنوان چند قول نقل کردند.

اصولا ما لقطه را برداریم یا نه؟ عده ای می گفتند نه بگیریم بلکه مستحب هم است برداریم. بالاخره مال مومن است، نباید کاری بکنیم مال مومن ضایع بشود. عده ای می گفتند نه درست است مال مومن است، این ضمانت دارد، مسئولیت دارد، کم و زیاد دارد، خودمان را داخل نکنیم.

بعد در روایات ما روی این مبنا، البته به نظر من می آید در کتاب مغنی ابن قدامه، اگر بخواهیم فروع را بخوانیم طول می کشد، فقط اشاره. به نظر ما آنجا از علی نقل کرده که دست نگه دارید، دست به آن نزنید، یعنی برندارید. اینجا هم حدیث شماره ۸ باب اول ایاکم و اللقطه فانها ضالة المومن و هی حریق من حریق جهنم. تأکید داریم ما. مثلاً ایشان در همین باب سئله عن رجل وجد دینارا فی الحرم فاخذه، فقال بئس ما صنع ما کان ینبغی له ان يأخذه؛ ببینید من یک نکته فنی را خدمتان عرض کردم. این خیلی مهم است، این نکته فنی، گاهی اوقات شما سوال را می بینید به یک شکل ظاهری لکن این در حقیقت ممکن است سوال از نکات مختلف باشد. این جو فقهی با مراجعه به کلمات و اقوال و آراء روشن می شود. مثلاً همین سوال، رجل وجد دینارا فی الحرم، خب طبیعتاً ممکن است قید اول رجل باشد. مثلاً این مسئله مطرح باشد که اگر زن در حرم پیدا کرد حکمش فرق می کند با مرد. وقتی بر می گردیم به جو فقهی ندارد، همچنین فرقی کسی نگذاشته، بین زن و مرد کسی فرق نگذاشته. دقت کردید؟

نکته دوم، وجد دینارا، این چرا این محل کلام است. بعضی هایشان گفتند پنج درهم به پایین تعریف نمی خواهد.

س: مالک هم..

ج: هان مالک همان... خودت برو مصرف بکن.

بعضی گفتند نه، کمتر از ده درهم نمی خواهد. دینار می خواهد. بعضی گفتند نه، خصوص دینار هم تعریف... دقت می کنید؟ این کلمه وجد دینارا. نکته روی کلمه دینار باشد. چرا؟ چون این معركة الاراء بوده، بالفعل بینشان اختلاف بوده. نکته اش این بوده که اگر مثلاً پنج درهم بود، این اشکال ندارد برود مصرف بکند، تعریف هم نمی خواهد معرفی هم نکند. دقت می کنید؟

یک نکته دیگری دارد که نه، وجد دینارا به این معنا باشد که خود دینار، یک روایت دارد به نظرم عن امیر المومنین هم دارند، در کتب اهل سنت، البته نوشتند سندش ضعیف است، اسانید متعدد دارد، لکن سندش ضعیف است، سند روشنی ندارد. آن روایت را که اهل سنت نقل کردند. آنها گفتند که اگر مثلاً الان ببینید در این باب چهار، قال سئله عن اللقطه، قال تعرف سنة قليلا كان او كثيرا، یعنی دینار هم اگر باشد. و ما كان دون الدرهم فلا يعرف، ببینید عرض کردم این معركة الاراء بوده. چون نکته ای بوده که به اصطلاح محل کلام بوده،

لذا گاهی اوقات ممکن است نکته، نکته همین جهت باشد. یعنی نکته اش نکته به اصطلاح روی کلمه دینار باشد. که اگر مثلاً دینار بود، این طور باشد.

نکته سوم ممکن است نکته سوم ممکن است این باشد چون در حرم است، این هم باز معركة الاراء بوده است.

س: موضوعیت داشته

ج: موضوعیت داشته حرم.

اصلاً لقطه حرم چه کم باشد چه زیاد، بر ندارد، مگر هدفش معرفی و تعریف باشد. اصلاً لقطه حرم، مثلاً همین روایت را مرحوم آقای صاحب وسائل تقطیع کرده یک قطعه اش را اینجا آورده. حالا حدیث به نحو کامل در این صفحه ۳۶۸ از این چاپ مرحوم آقای ربانی، آن ۴۸ بود، این ۶۸. باب ۱۷. سنلته عن رجل وجد دیناراً فی الحرم فاخذہ قال بئس ما صنع، ایشان روی این عنوانش رفته. اصلاً برداشتن این کراهت دارد یا نه؟ می گوید بئس ما صنع، ما کان ینبغی له؛ یعنی مرحوم صاحب وسائل در این باب نکته اش روی این رفته، در باب شماره یک.

قلت قد ابتلی بذلک، به هر حال برداشت، دید یک دیناری است برداشت حالا.

قال یعرفه، ببینید، یعرفه یعنی دینار هم تعریف می خواهد. همان نکته ای که عرض کردم سر دینار.

قلت فانه قد عرفه فلم یجد له باغیا، قال یرجع الی بلده، ببینید این می خواهد بگوید فرقی بین حرم و غیر حرم هست یا نه؟ امام (ع)

می فرماید یرجع الی بلده فیتصدق به علی اهل بیت من المسلمین؛ یعنی به اصطلاح لقطه حرم با غیر حرم یکی است.

عرض کردم حالا دیگر من وارد بحث این جهاتش نمی شوم. فقط می خواستم عده ای از روایات را متعرض بشویم به نحو اشاره. و در

روایاتی که ما داریم، در روایاتی که ما داریم، و در مجموعه روایاتی که ما داریم انصافش کلمه لقطه آمده اما این که ما از این البتة لقطه آمده،

ضاله هم آمده، می گویند در لغت عرب حوافی هم به آن می گفتند، به اصطلاح ضوال و حوافی و حوامل، حالا نمی دانم این از چه ماده ای،

حامله و حافیه، لقطه، بله.

غرض اینکه این یک نکته هم سبیل مال است. اگر احتیاج پیدا کرد بعد انشاء الله برایش شرحی می دهیم برای چیز.

آن وقت این نکته این می شود که از مجموعه این روایت در می آید که لقطه انصافا، در کلمات اهل سنت که خیلی واضح است، حالا من فردا یک مقدار کلماتشان را می خوانم دیگر فایده ندارد هی ادعا بکنیم فایده ندارد. بله، ظاهرش این می شود که عنوان است. مثلاً یک روایتی هست در کتاب مرحوم، این را هم خوب شد یادم رفته بود، حالا چشمم به آن افتاد. دیروز بنا بود بخوانیم نخواندیم، امروز هم یادم رفته بود.

مرحوم صدوق یک عبارتی دارد به نظر من جمع کرده بین روایات. مرحوم صاحب وسایل همه را یک حدیث گرفته است. این صفحه ۳۵۱ از این کتاب، حدیث ۹ از باب دوم. این در کتاب صدوق این مشکل هست که گاهی یک حدیثی می آید به عنوان حدیث، بعد که نگاه می کنیم در واقع یک مقداری اش هم فتاوی صدوق است.

در عبارت صدوق این است؛ مرحوم صاحب وسائل همه اش را با قال الصادق (ع) که صدوق گفته آورده است. قال الصادق علیه السلام افضل ما يستعمله الانسان في اللقطه، یعنی انسان احساس می کند که عنوان چون عرض کردیم الان بحث سر این است. آقای خویی می فرمایند روایت لقطه خاص باب خودش است. عده ای هم تعمیم دادند به مطلق مجهول المالک. حالا نکته ما هم این است. اصل نکته ما بحث لقطه نیست. می خواهیم ببینیم از این تعابیر روایت کدام در می آید؟ اختصاص به خودش دارد یا نه؟

افضل ما يستعمله الانسان في اللقطه اذا وجدها ان لا يأخذها ولا يتعرض لها؛ معلوم می شود لقطه آن است که انسان بر می دارد، می گیرد. دقت کنید.

فلو ان الناس تركوا بما يجدونه لجاها صاحبه فأخذها، من به نظرم روایت تا اینجا است. صاحب وسائل بقیه اش را هم روایت حساب کرده، کل را به عنوان روایت، فکر نمی کنم تعبیر نمی خورد.

بعد دارد، و ان كانت اللقطه دون درهما فهي لك فلا تعرفها، فان وجدت في الحرم دينارا متلثا فهو لك، ظاهرا متلث آن که سائیده شده، قابل تعریف نیست. لا تعرفه.

و ان وجدت طعاما في مفازة، این لقطه ای است که یسری علیه الفساد، به اصطلاح. این هم یکی از اقسام لقطه است. اگر لقطه ای بود که زود فاسد می شود، فقومه علی نفسک لصاحبه ثم کله؛ چون اگر بخواید نگه دارید تا یک سال و تعریف و اینها، طعام دو سه روزه خراب می شود.

فان جاء صاحبه فرد عليه القيمه، فان وجدت يا وُجدت لقطه في دار و كانت عامرة فهي لاهلها و ان كانت خرابا فهي لمن وجدها؛ از این عبارت طولانی، البته من به نظرم که خیلی، فکر می‌کنم شما هم اطمینان داشته باشید. این روایت نیست که، فکر نمی‌کنم روایت باشد. حالا صاحب وسائل همه‌اش را یک روایت قرار داده است.

س: فقه الرضا هم این را دارد استاد

ج: بله، من به نظرم از همین فقه الرضا اینها گرفتند. می‌خواستند بگویم. از یک متن فقهی گرفته است. البته این هست. ما جاهای دیگر هم توضیح دادیم، احتمالا اگر بر فرض هم فقه الرضا نبوده، اینها متون مختلف روایت است جمع کرده. یعنی روایت واحده نیست. جمع کرده.

به هر حال می‌خواهم این نکته را عرض بکنم معلوم می‌شود که اصلا روی عنوان لقطه و خصوصیات آن حساب هست. این نکته اساسی ما این است. یعنی این بحثی را که مرحوم آقای خویی فرمودند این روایت خاص باب لقطه است. از اینکه در حرم باشد، غیر حرم باشد، معلوم نیست نکته، اصل به اصطلاح مجهول المالک بودنش است. نه اینکه بخواهیم قیاس بکنیم.

س: یعنی می‌خواهید بفرمایید دو تا عنوان است اینها

ج: آهان مجهول المالک غیر از لقطه است.

از مجموعه حالا عبارات اهل سنت هم می‌آورم و از مجموعه روایات ما بله. حالا روایات که زیاد است، و

س: در موارد مشکوکه چه کار بکنیم استاد؟

ج: آن بحث دیگری است.

مثلا در یک جا دارد که در همین کتاب البته من اشاره اجمالی بکنم. اگر آقایان حال داشتند، از کتاب مسائل علی بن جعفر از برادرشان سوالات متعددی از لقطه هست. عناوین مختلفی است. مرحوم صاحب وسائل این را در بابهای مختلف آورده است. مثلا در همین باب ۲، ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ همه‌اش از همین به اصطلاح کتاب مسائل علی بن جعفر و سوالات نکات مختلفی که در آن هست. یکی از آنها این است، البته اینها غالبا روایاتش سندش مشکل دارد. یکی

س: شما قبول می‌کنید استنادش را

ج: نه اینهايش مشکل دارد به هر حال

قال و قال علی خبرتی جاریه لابی الحسن موسی کانت توضی؛ یکی از کنیزکان حضرت موسی بن جعفر (ع) که وضو می داد حضرت را، و کانت خادمه صادقه. در روایت دارد خادما صادقا، در عبارتی که بوده است. ایشان برداشته در پرانتز نوشته خادمه صادقه. من عرض کردم توضیح دادم خدمتتان که در لغت عرب این متعارف بوده که به زنی که کنیز بوده در خانه کار می کرده، خادم می گفتند. این متعارف بوده، غیر متعارف نبوده است. صیغه آخر چون متعارفشان آن است که اگر در صفات زن، یعنی فعلی که هست از صفات خاص زن باشد، مذکر می آورند، مثل تامس، حائض، اینها،

س: حامل

ج: بله حامل. اگر مراد این باشد که مثلاً نان روی سرش برداشته حامله می گویند. اگر مراد جنین باشد حامل می گویند. فرق می گذارند بین دو حالت حمل. اگر حالتی است که با مرد مشترک است حامله می گویند. اگر حالتی است که خاص به زن است حامل. این هست در لغت عرب این هست. اما اضافه بر آن خادم هم می گویند. کانت له خادم توضیه، لکن صادقا دیگر نمی گویند. صادقه باید باشد. حالا این آقا نوشته خادمه صادقه. قاعدتا این طور است، و کانت خادم صادقه، باید قاعدتا این طور باشد. آن یکی را مذکر می آورند. متعارف است زیاد است هم روایت داریم هم متون عربی داریم.

قالت وضیته حالا این نمی دانم این نسخه ما پاک شده اینجا، بله،

س: خادم مگر مشترک نیست؟

ج: بله آقا

س: خادم مشترک است دیگر

ج: مشترک است اما وقتی که مرادشان کنیزی باشد که در خانه چیز می کند، خادم می گویند. یعنی کنیزی باشد که خدمتگذار باشد.

س: خب مرد هم خدمتگذار است

ج: بله می دانم آن هم عبد می شود، خدمتگذار است. اما این را استعمال شده، خیلی هم استعمال شده است.

س: الان خادم می گویند، آقا خادم دارد.

ج: چون الان عبد نیست آخر. آن طرفش نیست اصلا. نه کنیز هست نه عبد هست.

س: چرا؟

ج: کجا هست کنیز و عبد؟

شاید کسی به شما فروخته عبدی کنیزی، سرتان را کلاه گذاشته.

قالت وضیته بقدم، ظاهرا قدوم اسم منطقه‌ای است در اطراف، ظاهرا حالا این یکی من که قد نوشته بقیه‌اش حذف شده

س: قُدید

ج: قُدید

س: وضیته به معنای شستشو نمی‌شود؟

ج: وضو دادم احتمال شستشو هم هست.

س: الان در بعضی بلاد معامله می‌شود استاد

ج: نه بردگی نیست.

س: بردگی است پس چیست؟

ج: قاچاق است، به عنوان قاچاق

س: نه قاچاق نیست، به عنوان برده می‌فروشند

ج: بله آقا

س: جهاد نکاح

ج: جهاد نکاح هم ثابت نیست، آن هم ثابت نیست.

س: نه همین کشور خودمان، اقلیت‌های مذهبی هر چند تا بگویید برایتان بفرستد

ج: بفرستند؟ نه بابا

س: بله، مشکل ندارد

ج: نه نیست، این اشتباه شده است.

وضیته بقدی، منطقه‌ای است نزدیک... و هو علی منبر، می‌گوید من داشتم یا می‌شستم، چون احتمالا وضو در اینجا شستن باشد.

و انا اصب علیه الماء فجری الماء علی المیزاب فاذا قرطان من ذهب فیهما در ما رأیت احسن منه فرفع رأسه الی فقال هل رأیت قلت

نعم قال خمريه بالتراب، زیر خاک؛ معلوم می‌شود از این عبارت با اینکه خب مال مجهول المالک حساب می‌شود، این که بر ندارد

س: ۲۵:۳۶

ج: هان، قرطان من ذهب، همین که برنداشتن دیگر لقطه نیست.

ففعلت ما اخبرت به احدا حتی مات، البته این جاریه حالا راست گفته یا نه، نمی‌توانیم.

به هر حال از روایاتی که ما داریم در لقطه، و در ابواب متعدد، یعنی نه اینکه حالا یک باب واحد، یک بحث معروفی بوده باز بین آنها که

در روایات ما هم وارد شده، بله، مثلا اگر یک ماهی گرفت که در شکمش دری بود، آیا این لقطه است یا نه؟ این در روایات ما هم دارند.

البته در روایات ما که دو سه تا روایت است به عنوان کرامت و اینهاست که ربطی ندارد.

اما در این روایت ما ربطی به آن جهتش ندارد. روایت ما در غیر از آن جهت به اصطلاح ماهی آمده است. ببینید دقت بکنید نوشته که

اگر دری در شکم ماهی پیدا کرد در بین اهل سنت، اگر واضح است که آثار تملک بر آن نبوده، مثلا ممکن است یک دری صدفی بوده در

دریا، ماهی بعلیده، یعنی شکمش، شکل ملک انسان نیست، شکل طبیعی است. می‌گوید این حکم مباحات دارد ملکش می‌شود. اما اگر

شکل طبیعی دارد مثلا گوشواره مانند است. این ماهی خورده، این حکم لقطه پیدا می‌کند. در باب لقطه لازم نیست خودش از زمین بر

دارد. حیوان هم خورده آن بردارد، این حکم لقطه پیدا می‌کند.

آن وقت باز آمدند در مثل این سوال این است؛ آمدند گفتند حالا اگر گوسفند خرید یا گاو خرید در شکمش دری در آمد. خوب دقت

کنید. اینجا اهل سنت نگفتند آن در شکمش طبیعی است یا مثلا ساخت انسان است. علی کل حال گفتند لقطه است. چرا؟ چون عاداتا

ماهی ممکن است در دریا در بخورد، در دریا هست. اما گوسفند که نمی‌آید در طبیعی بخورد. یعنی آمدند این نکته. یعنی اگر گوسفند

خورد علی کل حال این غیر طبیعی است. یعنی مال ملک... خوب دقت فرمودید؟

س: از حدیث استفاده کردند یا فکر خودشان است؟

ج: نه اینها فکر خودشان است، روایت ندارند.

حالا مثلا ما روایت داریم. اسئلہ عن الرجل عن رجل اشتری جزورا او بقرة، گوسفندی، شتری یا گوسفند گاوی، للاضاحی، فلما ذبحها، حالا جزور به نظرم شتر چیز یا گوسفند کذا است،

س: منظور شتر است

ج: بله،

وجد فی جوفها صرة، البته اینجا صرة، صرة که پیدا کرد، صرة کیسه، کیسه‌ای پیدا کرد فیها دراهمی، این علامت بشری است.

او جوهرة، این احتمال می‌دهم صرة او جوهرة می‌خواسته بگوید فرق نمی‌کند چه علامت اینکه تصرف بشری باشد یا نباشد.

فوقع علیه السلام عرفها البایع، به بایعش نشان بده سوال بکند از او

س: جوهرة چیست

ج: جوهرة گوهری پیدا کرد دری مثلا.

س: این ادعا این است که گوسفند و این حیوان مالک قبلی داشته به خاطر این، نه اینکه

ج: خب اشتری، نه می‌دانم، اما همان که اشتری هم اگر گفتند رفت بازار سمکی خرید، اما آن دری که در شکم گوسفند شکم ماهی

بود، آثار طبیعی است، یعنی هیچ دست بشری توش نبوده، نمی‌گویند برو تعریف به بایع بکن. این را سنی‌ها فرق می‌گذارند بین این دو تا.

اما اگر ماهی خرید در شکمش مثلا گوشواره بود. می‌گویند برو از بایع سوال کن. ببینید این دو تا را فرق گذاشتند.

س: یعنی ولو ماهی که آن زمان که ماهی به صورت آزاد بوده دیگر

ج: تو دریا می‌گرفتند

س: همین دیگر

ج: خب می‌گویند همین چون بایع دارد احتمال دارد مال او باشد.

س: پرورش نداده چه ربطی به او دارد؟

ج: چرا

س: نه بحث در این است که پرورشی نیست دیگر

ج: عرض کردم اگر شواهد خارجی اقامه بشود بله. می گویند چون دست

س: آیا اینها پرورشی

ج: دست بشر بر آن جاری شده، چون دست بشر، اگر کسی هم خود صیاد هم باید تعریف بکند. مشتری هم همین طور. صیاد و

مشتری. دو تا حساب کردند.

او جواهر او غیر ذلک من المنافع، یک روایت

س: لغو می شود آخر این، اگر ماهی آزاد باشد پرورشی نباشد، سوال از مالک چیز لغوی است

ج: خب حیوان هم همین طور است. یک حیوانی است در صحرا چریده، چرا سوال از بایع بکند

س: نه حیوان را خریده استاد

ج: خریده ربطی به مالک ندارد

س: حیوان را می آورد مثلا در خانه اش

ج: دارد عرفه البایع، به بایع چه ربطی دارد؟

علی ای حال کیف ما کان این راجع به این قسمت.

اجازه بدهید

س: آخر در ماهی علف دادن معنا ندارد

ج: چرا؟

س: بابا ماهی اگر پرورشی نباشد چه علف دادنی؟

ج: حالا عرض کردم اینها حفیره درست می کردند، یا حفیره درست می کردند، ماهی را نگه می داشتند

س: نه موضوع بحث این است که ماهی آزاد است.

ج: عرض کردم فرقی نمی کند چون دست مالک است، مالک رسیده از دست مالک.

آن وقت دقت بکنید یک روایتی را خواندیم مال حفص بن غیاث، ما حالا به روایت خودمان فعلا چون آن الان آن مطلب در روایات ما نیست، فعلا وارد آن بحث نمی شویم. در روایت حفص بن غیاث اگر یادتان باشد که ما خواندیم، که یک دزدی پولی را مالی را برده پیش یک شخصی، که همان روایت حفص بن غیاث هم در همین باب آورده بود. برد و بعد به اصطلاح آن دزد نیامد. این چه کار بکند؟

امام علیه السلام می فرمایند این حکم لقطه دارد. این را به این روایت تمسک کردند در ما نحن فیه به اینکه، ظاهرش به نظر من چون من هم به همین عنوان تا حالا، بعد از اینکه تأمل کردیم امام (ع) می فرمایند نه این حکم لقطه دارد، مجهول المالک نیست. یعنی در باب لقطه خوب دقت بکنید، مهم نیست که شما یا خدوها که در روایت دارد مهم نیست که شما بردارید، مهم این نیست. مهم در اختیار شما قرار بگیرد. مالی که صاحب دارد و صاحبش معلوم نیست، در اختیار شما قرار بگیرد، مال معین. این می شود لقطه. حالا این لقطه گاهی به برداشتن شماست، گاهی شما یک دستگاه ماشین می گذارید که در راه هر چه هست، جمع می کنید، می بینید در ماشین مثلا توش یک گوشواره است، این هم لقطه است. شما برنداشتید، شما یک ماشین کوک کردید گذاشتید این گوشواره را از زمین برداشت، این هم لقطه است. این هم فرق نمی کند.

در اینجا نکته اش در لقطه بودن توسط فاعل غیر مختار است؛ یعنی آن که واسطه است ماشین است که شعور ندارد. در عرف این را به شما نسبت می دهند. این دوم. روشن شد؟ چون ماشین را شما راه انداختید. روشنش کردید، رفته گشته، حالا که آمده به عنوان اینکه سنگ جمع بکند. لابلای سنگها یک گوشواره ای هم بود. آیا این لقطه است؟ شما که برنداشتید این را ماشین برداشته است.

اینها یک اصطلاحی دارند. اگر عمل توسط فاعل غیر مختار غیر ذی شعور انجام شد، این هم کأنما فعل انسان است. فرق نمی کند؛ چون فاعل واسطه فاعل غیر مختار است. فاعلی است که شعور ندارد.

سوم فاعل اگر شعور داشت اما فقط نقش واسطه بازی کرد، آیا این هم لقطه است یا نه؟ خوب دقت بکنید. واسطه است فقط. اما فاعل مختار است. این مثالش همین دزد است.

پس در حقیقت اگر ما این حدیث را این جور معنا بکنیم که در حقیقت مراد حفص بن غیاث چون دیروز جور دیگری معنا می کردیم. مراد حفص بن غیاث این است که در عنوان لقطه خوب دقت بکنید، برداشتن خود انسان شرط است یا اگر برداشته شد ولو کس دیگری فاعل مختار برداشت و ذی شعور برداشت و به من رساند، در حقیقت من هم الان در اختیار من است. فقط نکته اش این است که اینجا یک توسطی پیدا شده است. روشن شد؟

س: دزد

ج: هان دزد برداشت و آورد دست من داد. چون آن روز ما جزو مجهول المالک گرفتیم. دیشب داشتم فکر می کردم امروز بود یا دیشب، گفتم نکند اصلاً این روایت ناظر به نکته دیگری باشد. چون بحث لقطه بعد امروز من منشأ شد که یک مقداری بیشتر در کلمات عامه نگاه کنم، دیدم خیلی فروع عجیب و غریبه ای را متعرض شدند که حالا انشاء الله شاید بعضی را هم فردا بخوانیم از آنها. و منها همین فروع مجهول المالک را.

بحث مفقود هم که در میراث، یک روایتش را خواندیم. این معلوم می شود که در حقیقت من فکر می کنم نکته حفص بن غیاث این بوده است. که اگر ما مالی را برداشتیم لکن خودمان نه، متوسط، توسط بود، واسطه بود، لکن واسطه فاعل ذی شعور و مختار است، نه غیر ذی شعور و غیر مختار مثل اینکه ماشین جمع بکند. آن هم لقطه حساب می شود. ماشین جمع بکند، صدق لقطه می کند.

اگر دزد برداشت و آورد پیش من و رفت و پیدایش هم نشد، آیا در اینجا صدق لقطه می کند؟ ظاهراً امام (ع) می فرمایند بله صدق لقطه می کند. ولو دزدی کرده، نکته مهمش این است که شما مال یک انسان مسلمانی را که نمی شناسید دستتان افتاده. حالا می خواهد یک فاعل مختاری در وسط باشد یا فاعل مختار یا فاعل ذی شعوری در وسط نباشد.

س: استاد پس مجهول المالک چه می شود؟

ج: هان مجهول المالک این نیست.

مجهول المالک مثل چه می ماند؟ مثل همین جایزه ای که سلطان می دهد، ما نحن فیه. یک اموالی را به شما می دهد، شما نمی دانید که اصلاً مال خود سلطان است، حالا غیر از آن جهت عمومی اش. آیا مال کسی است، مال کسی نیست، مال خودش را داده، نداده، یا می دانید که مال خودش نیست، مال یکی از مسلمان هاست، این می شود غیر لقطه. شما چیزی را بر نداشتید.

س: با لص چه فرقی می کند؟

ج: خیلی فرق می کند. آن رفته توی بیت المال، این نه، نرفته این امر شخصی است.

س: مجهول المالک اعم از لقطه می شود

ج: مجهول المالک اعم از لقطه است. این جایزه ای که شما می گیرید و می دانید که ملک نیست، این داخل در عنوان مجهول المالک

هست اما داخل در عنوان لقطه نیست.

یک روایت در لقطه هست، به نظر من این شاید یک کمی مشعر باشد، این تمام بحث امروز را به خاطر آن روایت واحده خواندیم.

س: چطور شده لقطه این مقدار عنوانش در روایات آمده اما مجهول المالک با اینکه مبتلا به متشرع هم بوده، یک مورد هم ما ارزش

نداریم

ج: نه داریم، نه روایت دارد يتصدق خب، می گوید من نمی دانم می گوید يتصدق.

س: نه عنوان به صورت عنوان مجهول المالک

ج: عنوان نمی خواهد دیگر. آن خودش هست دیگر، وقتی مالکش معلوم نیست.

س: اینها موردی هستند استاد

ج: نه، آنجا يتصدق،

من نگاه می کردم حتی دیدم عده ای از عامه گفتند يتصدق، عده ای هم گفتند يرجع الی الحاكم.

س: باشد شما از این یک قاعده کلی که نمی توانید، اینها قضیه شخصی

ج: نه شخصی نه، قاعده کلی در می آید.

حالا اجازه بدهید چون وقت دو سه دقیقه بیشتر نمانده من روایت را بخوانم بعد بحث می کنیم.

در باب سه در همین ابواب لقطه، یک حدیث واحدی است البته مرحوم شیخ طوسی و صدوق و کلینی هر سه نقل کردند. کلینی عن

عدة من اصحابنا، عن سهل بن زیاد و احمد بن محمد جميعا. من چند بار عرض کردم گاهی انسان احساس می کند یک نوع تسامح مائی

گاهی پیش می آمده در کلمات حتی بزرگان. مثلاً ببینید عده من اصحابنا عن سهل و احمد جميعا. خب بگوئیم مگر اینکه این متعارف بوده این مقدار؛ چون عده ای که از سهل نقل می کنند غیر از عده ای است که از احمد هستند. عنوان عده که خودش عنوانی نیست که خودش راوی باشد. یکی علی بن ابراهیم توی سهل علی بن ابراهیم نیست. اصلاً فرق می کند. احمد بن محمد بن یحیی عطار در این یکی هست، در آن یکی نیست.

علی ای حال بگوئیم مگر یک نوع تساهلی این مقدار تساهل را قبول می کردند. حالا من خود من خیلی وسواس دارم، این مقدار تساهل را قبول نمی کنم. باید عادتاً بگوئید عده من اصحابنا عن سهل، و عده من اصحابنا عن احمد؛ چون دو تا عده هستند دیگر

س: مشترک هایش را شاید گفته

ج: مشترکش اگر یکی باشد، عده نیستند دیگر

س: ۳۸:۱۴

ج: نه، به نظر من چون عنوان عده بوده به هر دو بگوئیم مصطلح محدثین، چون واقعا خب مرحوم کلینی جلیل القدر

س: متعارف است دیگر در مورد کلینی و نمی دانم...

ج: بله باید یک نوع تعارفی را قبول بکنیم و الا الان خود بنده اگر باشم این کار را نمی کنم. دقت نیست این؛ چون این عده غیر از آن عده

هستند. عادتاً باید بگوئید عده من اصحابنا عن سهل و عده من اصحابنا عن احمد اشعری.

آن وقت از این باز لطیف تر حالا به یک معنایی کمی تسامح بیشتر گاهی در وسائل یک حدیثی را از کلینی، مثلاً عده من اصحابنا عن

سهل، در وسائل. باز در کافی هست عده من اصحابنا عن احمد. این پشتش می آورد عنهم عن احمد. یعنی ضمیر هم حالا باز با ضمیر

مشکل تر. آن حدیث قبلی عده ای از سهل است، حدیث بعدی عده ای از احمد است. البته این در کافی نیست، شاید توی کافی هم بعضی

موارد دیده باشم. شاید احتمال می دهم دیده باشم. باز با ضمیر می آورد، این دیگر باز به اصطلاح مشکل را بالاتر، می گوید عنهم عن احمد.

باید همین قائل بشویم به یک نوع اینکه این متعارف بوده و مضر به وثاقت و جلالت شخص نبوده است.

به هر حال شیخ طوسی هم از این محبوب عن جمیل بن صالح خوب است سندش، قال قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل وجد فی

منزله دیناراً؛ در منزل خودش آیا صدق لقطه در منزل خود آدم هم می کند؟ آدم در خانه خودش.

البته کلمه دینار هم عنایت رویش بوده است. قال یدخل منزله غیره؟ افراد دیگر هم رفت و آمد می کنند مثل این بیرونی علما، قال نعم، کثیر، خیلی هم رفت و آمد می کنند. قال هذا لقطه. این لقطه است.

قلت فرجل وجد فی صندوقه دینارا؛ قال یدخل احد یده فی صندوقه غیره؟ کس دیگری این کار را می کند؟ او یضع فیہ شیء، قلت لا، قال فهو له. احتمال دارد که اینجا معیار را مجهول المالک بگوییم، بگوییم لقطه یعنی مطلق مجهول المالک. به این قرینه که آیا کس دیگری هست یا کس دیگری نیست. اگر کس دیگری بود می شود مجهول المالک. آن وقت مجهول المالک می شود لقطه. خیلی البته ضعیف است. روایتی که به نظر من آمد که خیلی بخواهیم زور بزنیم که الروایات لقطه، شامل، نکته دقت کردید چه می خواهیم بگوییم؟ که روایات لقطه شامل مجهول المالک بشود این باشد. یعنی کأنما امام (ع) می خواهند بفرمایند معیار در لقطه مجهول المالک بودن است. آن وقت در مثالی که تو می زنی در خانه اش پیدا می کند. اگر افراد می آیند این می شود مجهول المالک. تنها خودش هست مجهول المالک نمی شود، می شود معلوم المالک مال خودش است.

آن روایتی که من دیدم چون به نظرم تمام باب لقطه را از اول تا آخر حالا اگر اشتباه نکرده باشم شاید یکی دو تا باب آخر، به نظرم شاید از این روایت انسان یک استشعاری بکند که مراد از لقطه مطلق مجهول المالک است. لکن انصافا بعید است. فعلا که خیلی بعید است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين